



شکاف بین ارزش‌ها و کنش‌ها

دکتر محمود سعیدی رضوانی^۱

تاریخ ارائه سمینار: اردیبهشت ۱۳۹۳

شرح جلسات قبل:

دکتر سعیدی:

در سه جلسه گذشته آقای باغکلی به بحث معنویت‌های نو ظهور پرداختند که من نتایج آن را بازگو می‌کنم. این مباحث به این نتایج منتج شد که اساساً مفهوم معنویت در کشور ما (در یک کشور اسلامی) با مفهوم معنویت در جهان غرب و ادبیات موجود کاملاً متفاوت است. نباید اینگونه تصور شود که هر جا غرب، صحبت از معنویت کرد اقبال به موضوع دین کرده است. سپس ایشان تفاوت معنویت دینی و غیر دینی را نشان دادند. نتیجه دوم اینکه نقش تبلیغات، هنر و رسانه، اینترنت، فیلم و... در تبلیغ معنویت غیردینی بسیار پر رنگ است؛ مثلاً اگر می‌خواهند بگویند انسان به خداوند احتیاجی ندارد، اصلاً استدلالی برخورد نمی‌کنند بلکه داده‌های خود را بوسیله تبلیغات و با استفاده از ابزار هنر و از طریق هیجانانگیزان القا می‌کنند. سپس ایشان به مبحث نگرش به ادیان الهی در تصاویر موجود در اینترنت پرداختند و نشان دادند تصاویری که در اینترنت برای معرفی ادیان الهی قرار داده شده است، چگونه احساسی را در مخاطب ایجاد می‌کند. برای یهودیت، مسیحیت، اسلام و از آن طرف برای معرفی ادیان غیر الهی مثل بودا و هندوئیسم چه تصاویری انتخاب شده است. در تمام اینها فقط

۱. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد و مدیر گروه پژوهشی تعلیم و تربیت اسلامی در پژوهشکده مطالعات اسلامی در علوم انسانی

تصاویری که در معرفی اسلام نشان داده شده است حاوی مضامین خشونت طلبی و بی اهمیتی به حقوق زن و ترویج تروریسم می باشد؛ در صورتی که بقیه تصاویر، حس خوشحالی، آرامش، نشاط، زیبایی و وحدت را در بیننده القاء می کردند. در مقابل این سؤال را هم مطرح کردند که آیا برای تربیت دینی باید به سراغ بحث های کلامی و استدلالی رفت یا اول باید از بحث های عاطفی و هیجانی شروع کرد؟

طرح مسأله حاضر:

پژوهشی را با آقای باغگلی در حدود ۵ یا ۶ سال پیش برای سند ملی آموزش و پرورش انجام دادیم. این پژوهش حاصل جمع بندی ۱۱۰ پژوهش بوده است. از این ۱۱۰ پژوهش ۶ یا ۷ مورد آن در مورد اعتقاد به خدا بوده است؛ مثلاً ۹۲٪ نوجوانان اعتقاد به خدا دارند و بر اساس مطالعه دیگری ۹۸٪ که به طور کلی می شد ۹۵٪. یعنی حدود ۹۵٪ در رسیدن به هدف اعتقاد به خدا موفق بودند. (افراد موفق که می گوئیم منظور این است که آنانی که اعتقاد به آن هدف داشته اند و افراد ناموفق آنانی هستند که اعتقاد به آن هدف ندارند). در این سند نتیجه این شد که بطور کلی در مورد ارزش ها و باورها، وضعیت دانش آموزان و نوجوانان و جوانان ما نسبتاً خوب است؛ اما جاهایی که به کنش ها یا نگرش های نزدیک به عمل نزدیک می شویم، ضعف های عمده ای دیده می شود.

این تحقیق اولی بود که انجام شد و به آقای دکتر مهر محمدی (مجری سند ملی آموزش و پرورش) نیز ارائه گردید. کار دومی که انجام شد با همکاری دکتر امین خندقی و دکتر باغگلی (قبل از دکتر شدنشان!) بود که در استان تهران انجام شد. این پژوهش تقریباً دو سال پیش انجام گرفت و هدفش این بود که ببیند دانش آموزان استان تهران چه مقدار به اهداف درس دین و زندگی رسیده اند. باز در اینجا در مقایسه «باورها» و «کنش ها» همان شکاف مشاهده شد؛ یعنی در باورها وضعیت بسیار بهتر است یا برعکس در کنش ها وضع بدتر است!

در واقع می خواهیم بگوئیم که یک شکافی بین باورها و ارزش های قشر نوجوان ما با موضع گیری های عملی آنها یا کنش هایشان است که لازم است کالبد شکافی و علت یابی شود. یکی از دوستان جامعه شناس به نام آقای دکتر ابوتراب ابوطالبی نیز، موضوع رساله دکتری خود را در یک دهه پیش همین بحث قرار دادند، یعنی تبیین شکاف بین ارزش ها و کنش ها از منظر جامعه شناسی.

در این که آیا این شکاف و تبیین آن، مسأله هست یا نه، دو نگرش مثبت و محتاط (و در درون هر یک چهاروجه) وجود دارد:

۱- نگاه مثبت:

۱-۱- نگاه طبیعی:

این نگاه می‌گوید که اینها در بین انسان‌ها طبیعی است. اکثریت مردم چه جوان و چه بزرگسال اعتقاد دارند، ولی در عمل چندان موفق نیستند. اساساً نباید غیر از این را توقع داشت.

۲-۱- نگاه سرمایه‌ای:

توجه باید به نکات مثبت جوانان باشد. بنابراین از این شکاف مسأله نسازیم. خود معنویت جوانان سرمایه بزرگی است و باید روی آن تکیه کرد.

۳-۱- عدم اختصاص این مسأله به جوانان:

یکی از اساتید (دکتر موسایی) در بحث تحقیقات اقتصادی بحثی را مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه بین بزرگسالان ما نیز چنین شکافی وجود دارد، منتها بزرگسالان در مباحث اقتصادی دارای این شکاف هستند؛ اما نوجوانان و جوانان در مباحث غریزه‌ای (که ما اسم آن را می‌گذاریم جوانانه) دچار این شکاف هستند.

۴-۱- چرخه زندگی مذهبی:

آقای طالبان از اساتید جامعه‌شناسی تهران در تحلیل این امر حدود سال‌های ۷۸ و ۷۹ یک مقوله‌ای را با توجه به نظریات جامعه‌شناسی مطرح کردند به نام چرخه زندگی مذهبی. این چرخه زندگی می‌گوید همانگونه که بزرگسالان الان در زمان جوانی‌شان تخلفاتی از باب غریزه جنسی داشته‌اند، الان که بزرگسال شده‌اند دیگر آن مشکلات را ندارند. از این رو جوانی هم که امروز وجود دارد، بزرگسال فردا خواهد بود و دیگر این مشکلات جوانانه را نخواهد داشت. یعنی نباید نگران باشیم.

۲- نگاه محتاط.

این نگاه نگرانی‌هایی را مطرح می‌کند.

۱-۲- تفاوت رفتارها:

رفتار جوان امروز ما با جوان دیروز متفاوت است، مثلاً تفاوت غیرت‌ورزی؛ بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که الزاماً چرخه زندگی مذهبی (مبتنی بر تصور افرادی چون طالبان) در مورد نسل جدید هم اتفاق بیافتد.

۲-۲- توأم بودن اباحی‌گری عملی با اباحی‌گری اعتقادی:

نگرانی دیگری که وجود دارد این است که جوان امروز اباحی‌گری عملی و اعتقادی را ممکن است یکسان ببیند.

۲-۳- تضاد خجالت و روشنفکری:

نکته بعد این که بزرگسالان که قبلاً جوان بودند، در بعضی رفتارهایشان قبلاً یک خجالتی احساس می‌شد؛ اما الان احساس می‌شود که فضاها روشنفکر مأبانه‌تر شده است؛ یعنی نسبت به رفتارهای ناهنجار جوانان خود، توجه بیشتری دارند.

۲-۴- خطر جمع ایمان و گناه:

نگرانی بعدی، خطر جمع ایمان با گناه است؛ یعنی اینکه آیا ایمان با گناه هم قابل جمع است. آیا این نگاه همان شائبه فرقه مرجئه را تداعی نمی‌کند؟

پرسش و پاسخ‌ها و گفتگوها:**دکتر اورعی:**

اولین سؤالی که درباره موضوع سمینار مطرح است اینست که آیا عنوان «شکاف ارزش و کنش» برای این سمینار مناسب است؟ مطالب اسلایدهایی که مطرح گردید، این شکاف را نشان نمی‌داد، بلکه نشان می‌داد آدم‌ها ارزش‌هایشان مثل کنش‌هایشان است. در توضیحاتی که می‌فرمودید، گویه‌های اعتقادی مثل اعتقاد به خدا مطرح گردید. این گویه‌ها، گویه‌های هستی‌شناسانه است. گویه‌های هستی‌شناسانه را ارزش تلقی نمی‌کنند و ارزش هم نیستند؛ لذا اگر کسی معتقد باشد به عنوان یک گزاره هستی‌شناسانه که خدا وجود دارد، نظارت تامه بر همه چیز دارد، قدرت لایتناهی دارد و همه باورهای هستی‌شناسانه یک مسلمان در باب خدا، معاد و... اگر در تحقیق شما بالاترین عدد را کسب

کرد؛ اما همین آدم اطاعت از خدا را به معصیت ترجیح ندهد، این را نمی‌توان شکاف بین ارزش و کنش تلقی نمود. شکاف بین ارزش و کنش این است که بگویید خوب و خوب‌ترین اطاعت از خدا است و در عمل اطاعت نکند. ارزش یعنی خوب و بد، ترجیح دادن. در باورها ترجیح بدهد یکی را بر دیگری، بین ترجیح دادن‌هایش و بعداً عمل کردن، بین اینکه چه چیز خوب است و چه چیز خوب‌تر است و چه چیز خوب‌ترین است و این را عمل کند. اگر در اینجا شما تفاوتی نشان بدهید و این تفاوت به خاطر فشارهای بیرونی نباشد، یعنی همه عامل‌های بیرونی با ترجیح‌های ما هماهنگ باشد و موانع بیرونی هم مخالف ترجیح‌های ما نباشد؛ یعنی یک محیط کاملاً تسهیل‌کننده در اختیار ما بوده است و در این محیط ما هستیم و ارزش‌های ما؛ حالا بررسی اینکه چه کنشی انجام شده است و اینکه آیا بین کنش و ارزش فاصله بوده است، معنادار است. آیا شما مصادیقی برای چنین شکافی بین ارزش و کنش دارید یا خیر؟ شخص، خدا را قبول دارد، اما به درجاتی. قبول دارد که: معاد و محاسبه‌ای هست، ولی مبتنی بر آن اعمال را انجام نمی‌دهد. این هم فرق نمی‌کند که جوان باشد یا پیر؛ لذا اصل موضوعی که عنوان جلسه است در این تحقیق شما نشان داده نمی‌شود؛ مگر اینکه شما واقعاً از انسان‌ها پرسید که در چه وضعیت‌هایی برای آنها این تجربه رخ داده است که چیزی را کاملاً ترجیح داده‌اند و بیشتر از همه می‌پسندند ولی آن را رها کنند و کار دیگری کنند؛ حالا مستقل از آنکه دینی باشد یا نباشد. ببینیم این اعمال در چه شرایطی بوده‌اند؟ این با مصاحبه‌های عمیق‌تر بهتر به دست می‌آید. بعد ببینیم بقیه آیا اینگونه هستند یا خیر؟

ارزش این است که خدا را چقدر دوست دارم. اما اینکه معاد هست و خدا هست همه این‌ها گزاره هستی‌شناسانه است و هیچ ربطی به ارزش ندارد. ارزش، آن ترجیحی است از حکمت عملی که در مقدمه عمل و تصمیم‌گیری دخالت دارد، نشأت می‌گیرد. اصلاً پیدا کردن یک مورد از شکاف بین ارزش و کنش یک معجزه است. چند هزار سال است که تئوری مقدمات عمل و تصمیم‌گیری در عصر قدیم و جدید وجود دارد که این‌ها می‌گویند امکان ندارد، عمل از آن ترجیح‌های فاصله بگیرد. اگر کسی یک مصداق را نشان دهد، چند هزار سال اندیشه را به چالش کشیده است؛ لذا کافی است یکی از آن را پیدا کنیم و سپس بگوییم بوعلی سینا، ارسطو، افلاطون، ملاصدرا و همه دانشمندان در مبحث تصمیم‌گیری در روان‌شناسی اجتماعی اشتباه کردید؛ لذا ما به لحاظ تئوریک تمام اطلاعات مان می‌گویند این امر جزء محالات است.

دومین سؤال اینکه شما آدم های حالا را با آدم های چهل، پنجاه سال قبل مقایسه کردید؛ من فکر می‌کنم برداشت در مورد گذشته هم برداشت قابل نقد است. ببینید من آدم های زیادی را دیدم که در گذشته‌ی جوانی خود، دارای تخلفات جنسی بودند و وقتی برای هم تعریف می‌کنند از آن خاطره خوشی دارند؛ یعنی احساس لذت گناه بعد از بیست سال و تعریف کردن آن برای دیگران. اما کسی که نگاهش را از نامحرم عمداً برنداشته است، بعداً هم پشیمان شود او جزء عباد الصالحین است. چون درست است که همین الان نتوانست نفس خودش را کنترل کند، اما بعداً پشیمان است. طبق آیات صریح قرآن این مشمول غفران است.

از این آدم‌ها در گذشته بسیار زیاد بودند. ببینید چون ما هم اطلاعات دقیق کاوشگرانه‌ای از گذشته نداریم، مفروض ما این است که بزرگسالان امروز همه متدین، خوب و صالح بودند. اما اینکه در تحقیق محمدرضا طالبان اینگونه نشان داده شده است که دوره جامعه‌پذیری که طولانی می‌شود میزان هم‌نوازی هم افزایش می‌یابد، این یک مسئله عادی است و اصلاً هم عجیب نیست؛ البته نقد شما وارد است. چون جامعه‌پذیری آن زمان نقصان داشته بعد با استمرارش غلیظ می‌شده است؛ اما الان اصل جامعه‌پذیری به خطر افتاده است، به دلیل اینکه اصلاً هنجار وجود ندارد و این واقعیت است؛ الان نمی‌توان گفت که اگر بعضی از این جوانان امروز پنجاه ساله بشوند، گناهان خود را ترک می‌کنند. خیر! چون در گذشته یک هنجارهایی وجود داشته است که همه پشتیبان آن هنجار بوده‌اند. امروز خطر این است که هنجاری که بخواهد القا شود معلوم نیست که چیست.

دکتر عبدخدایی:

تصورم این است که در بیان مسئله مقداری ناقص وارد شده‌اید که باعث شده است برخی از نکاتی که دکتر اورعی فرمودند براین موضوع حمل شود. اینکه آقای دکتر اورعی می‌فرمایند گزاره‌های هستی‌شناسی ارزشی نیستند، اگر ناظر به این باشد که خود گزاره به عنوان حکایت از یک واقعیت است، همان گونه که می‌فرمایند، نمی‌توان آن را ارزش تصور نمود. اما به نظرم رویکرد آقای دکتر سعیدی این نیست. در ذهن و منظر ایشان قبول داشتن و نداشتن خود این گزاره‌ها می‌تواند یک ارزش باشد. یعنی کسی که این گزاره‌ها را می‌داند و کسی که نمی‌داند، از نظام ارزشی متفاوتی برخوردار است. لذا از این زاویه، ملاک ارزش در رویکرد محقق تعیین می‌شود؛ بنابراین وقتی گفته می‌شود

«خدا هست» یک جنبه ارزشی است. یعنی اینکه داشتن و نداشتن این اعتقاد به عمل بر می‌گردد و وقتی برگشت به عمل، می‌تواند جنبه ارزشی و غیرارزشی در آن صدق کند. این به آن معناست که آنکه این گزاره را می‌داند ارزشمندتر است از آنکه نمی‌داند. حال به این معنا، این گزاره‌ای هستی‌شناسانه است که از نظر من محقق دانستن آن ارزش دارد. حال آیا فرد اینها را انطباق با عمل داده است یا نداده است یک بحث دیگری است؛ لذا به نظرم آقای دکتر سعیدی باید طرح مبحث را اینگونه مطرح فرمایند که از نظر من به عنوان یک پژوهشگر، گزاره‌هایی به عنوان ارزش تلقی می‌شوند و انتظار دارم به دنبال آن عمل دیده شود و به منصفه ظهور برسد.

آقای درّی:

فکر می‌کنم دو واقعیت داریم یکی به نام ارزش و دیگری کنش. اینها جدا از هم نیستند. حال اگر بخواهیم وضع موجود این دو را در دین و فرهنگ بررسی کنیم، باید گفت در تعالیم دینی، ایمان به اقرار به قلب و اعتراف به زبان و عمل به ارکان تعریف شده است؛ به عبارت دیگر برای ایمان این سه شاخصه را بیان کرده‌اند. در فرهنگ هم لایه‌هایی داریم که سطحی‌ترین آن هنجارها و نمادها هستند که کاملاً قابل رصد هستند و آنها را کامل می‌بینیم. بعد در لایه پایین‌تر از آن ارزش‌ها و باورها هستند که در این لایه عقاید قرار دارند؛ باز در لایه پایین‌تر از آن لایه قبلی که دسترسی به آن خیلی سخت‌تر هم می‌باشد، مفروضات ذهنی و پنهانی است؛ از جمله هستی‌شناسی که آیا خدایی هست یا نیست؟ به نظر می‌رسد این لایه‌ها با هم همپوشانی دارند و روی هم تاثیر می‌گذارند؛ بنابراین فکر می‌کنم که اگر از این دید نگاه کنیم باید در بیان مساله تجدید نظر کرد.

دکتر جوارشکیان:

رویکرد مسئله برای من روشن نبود. رویکرد در این مسئله اینگونه است که چه امری طبیعی است و چه امری غیرطبیعی است. هنجار است یا هنجار نیست. به نظر من این چهار مورد که تحلیل فرمودید همه آنها یک چیز است؛ یعنی از منظر طبیعی نظریه سوم که بزرگسال و جوان را گفته است این هم طبیعی است و نظریه چهارم نیز که چرخه زندگی است، این نیز طبیعی است. نظریه سرمایه‌ای که در تحقیقات اقتصادی مطرح می‌شود نیز در عرض این مباحث است و اینکه چون جوانان سرمایه‌های این جامعه هستند، نباید روی خطاهای آنان متمرکز شد، این به نظرم خارج از بحث است. اما یک موقع

می‌خواهیم بگوییم علی‌رغم اینکه طبیعی است (یعنی بشر را اگر رها کنیم، این کارها را انجام می‌دهد) این سوال را مطرح کنیم که آیا در فضای فرهنگ دینی و از زاویه تربیت دینی، این مسئله قابل پذیرش هست یا نیست و اگر نیست چگونه در مانش کنیم؟ ببینید در پاسخ این سؤال باید گفت در تعالیم دینی ما به هیچ کس اجازه گناه داده نشده است. حال چه جوان باشد و چه پیر باشد. اگر از این زاویه نگاه کنیم این نکته در فضای فرهنگی و اعتقادی ما یک مساله و ناهنجاری تلقی می‌شود. حال می‌خواهیم ریشه‌یابی کنیم ببینیم چرا این مساله ایجاد شده است؟ می‌خواهیم ببینیم آیا افت اخلاقی در جامعه اتفاق افتاده است یا خیر؟ اینها زاویه‌های متفاوتی است که بحث را کاملاً متفاوت می‌کند.

من فرمایشات دوستان را ملاحظه کردم، چون رشته من فلسفه است مقداری ادبیات من متفاوت با دوستان جامعه شناس و روانشناس است که عذر خواهی می‌کنم. ببینید در بحثی که آقای اورعی مطرح کردند یک بحث جدی وجود دارد که دانش و ارزش چه نسبتی با هم دارند؟ که این یک بحث مبنایی است. در تعاریف موجود، دانش یعنی اطلاع از واقعیت‌ها و هست‌ها و ارزش یعنی اینکه خوب چیست و بد چیست؟ باید‌ها و نباید‌ها، حسن‌ها و قبیح‌ها چیست؟ که این تعاریف هیچ کدام عناوین هستی‌شناختی نیستند. حال این ارزش‌ها چه نسبتی با دانش‌ها دارند. بعضی از دانش‌ها هیچ ارتباطی با ارزش‌ها ندارند. هر دانشی را می‌توانید به هر سمت ارزشی ببرید، یعنی به لحاظ منطقی اینها هیچ ربطی به هم ندارند؛ یعنی فرض بفرمایید اگر چند گزاره هستی‌شناسی داشته باشیم؛ منطقاً نمی‌توانیم از آن گزاره ارزشی استخراج کنیم. اما آیا در عالم واقع، در فضای حیات انسانی این دو باهم فرق دارند؟ باید گفت این دو با همدیگر هم ربط وجودی دارند و هم ربط خارجی و عینی. می‌گویید خدا در این عالم هست و خدا را معنا می‌کنید، بعد انسانی که دارای فطرت است، کمال جو و حقیقت طلب است، قطعاً این را انتخاب می‌کند. پس این خوب است. پس باید به سمت آن برویم؛ یعنی درست است که از لحاظ منطقی ارزش با دانش ارتباط ندارد، ولیکن بر اساس آن شناختی که از انسان داریم اینها با هم ارتباط پیدا می‌کنند. گاهی شما ممکن است در یک دستگاه فکری و فلسفی دیگر بگویید اصلاً انسان نقش ندارد، فطرت و ساختار اولیه ندارد؛ که ما معتقدیم اینگونه نیست. بلکه انسان کمال جو، تعالی جو و دارای فطرت است و این سرمایه‌های ذاتی، انسان را به سوی اعتلایی پیش می‌برند که بر اساس آن به شناخت‌هایی برسد و متناسب با آن شناخت ذاتی و فطری اعتبار ارزش کند؛

بنابراین این مقوله سطح بسیار وسیعی را در بر می‌گیرد. منتهی نکته مهم این است که ارزش‌ها هم باید تفکیک شوند.

فکر می‌کنم در فرمایشات آقای دکتر اورعی این تفکیک انجام نشد. ببینید برای هر فعلی ارزشی داریم. علامه طباطبایی مباحثی در خصوص اعتباریات دارند. ایشان می‌فرمایند برای هر کاری، اعتبار خوب می‌کنیم حتی گناه؛ یعنی آن لحظه‌ای که من دارم گناه می‌کنم در واقع این از نظر من خوب بوده است. اعتبار یعنی اینکه تلقی من این است که این کار خوب است. من باید این کار را انجام دهم؛ اما دکتر اورعی می‌فرمایند محال است که آدمی یک چیز را خوب بداند در عین حال بر خلاف آن عمل کند. واقعاً اینگونه نیست. چون همان عملی که شما انجام می‌دهید در واقع در متن عمل، شما یک انتخاب خوب کرده‌اید؛ یعنی انتخابش کرده‌اید و آن را ترجیح داده‌اید. ببینید چند عمل هست، اما شما بین اینها برای این عمل ترجیح قائل شدید. ترجیح قائل شدن یعنی برای آن اعتبار خوب قائل شدید و انجام دادید. منتها این ارزش، دیگر ارزش اخلاقی نیست. این‌ها ارزش‌های پایه‌ای است که در فعل آدمی همواره وجود دارد. برای عقابش هم هست، برای ثوابش هم هست، برای خوب هم هست، برای بد هم هست؛ که در حوزه بحث ما وارد نمی‌شود.

نگاه و زاویه آقای دکتر سعیدی ارزش‌های اخلاقی است؛ یعنی ارزش‌هایی که ریشه در باورهای ما دارد؛ ببینید هر تمایل غریزی که اعتبار و حسن داشته باشد که آن را ارزش اخلاقی نمی‌دانیم. پس می‌توان ارزش اخلاقی را از ارزش پایه‌ای تفکیک کرد.

در اینجا وقتی می‌گوییم ارزش، منظور ارزش اخلاقی است که ریشه در باورها و اعتقادات دارد. حالا من می‌خواهم این نکته را عرض کنم که آیا شما این ارزش را قبول دارید یا خیر؟ می‌گویید بله! می‌گوییم خدا را قبول دارید؟ می‌گویید بله! قبول دارم. اما از ما فی الضمیر آن غفلت می‌کنیم؛ یعنی در حد گزاره اکتفا می‌کنیم. بله، خدا را قبول دارد اما کدام خدا را قبول دارد؟

آن چیزی که نقش تعیین کننده دارد، معانی است. معانی در درون لفظ قرار دارد. این معنا را باید رفت و کند و کاو کرد. ما بهترین مباحث را می‌کنیم اما می‌بینیم در مقام عمل لرزش داریم. چرا؟

یک نگاه این است که بین باور و عمل شکاف وجود دارد. من می‌گویم خیر! امکان ندارد بین باور و عمل شکاف وجود داشته باشد؛ بلکه اصلاً من باور نکردم که این ارزش است. ببینید بسیاری از

اعتقادات ما لقلقه زبان است و اینها منتقل به این فرد نشده است. این اگر می‌گوید به آخرت معتقد است یک معنای اجمالی در ذهنش وجود دارد، آن هم بسیار مبهم که با معانی دیگر خلط شده است. نکته آخر اینکه ما به بسیاری از معانی عادت کرده‌ایم. عادت به معانی، یکی از بزرگترین آفات و خطرات انسان است. من نماز می‌خوانم، چون عادت کرده‌ام؛ آن هم عادت عضوی، نه عادت معنایی. همان‌طور که ما به یک تابلو زیبایی در خانه عادت می‌کنیم. مثلاً شما یک تابلو زیبایی برای خانه می‌خرید. روز اول با تمام وجود متوجه آن هستید، روز دوم که از کنار آن می‌گذرید به به می‌گویید، اما روز سوم به جایی می‌رسید که اصلاً به آن نگاه نمی‌کنید چرا؟ آیا زیبایی‌اش کم شده است؟ خیر! زیبایی آن که کم نشده است. پس چه اتفاقی افتاده است؟ شما نسبت به زیبایی‌اش عادت کرده‌اید. ببینید دوستان، انسان واقعی است که با معنا کار می‌کند. کدام معنا در ساحت روان من قوی‌تر است؟ کدام معنا عمیق شده است؟ بسیاری از معارفی که در ذهن ما وجود دارد یا مخدوش است یا در حالت اجمالی است یا عمیق نشده است؛ بالاتر از اینها تبدیل به یک نظام فکری در ذهن ما نشده است. ببینید ما با یک نظام فکری دیگری زندگی می‌کنیم، بعد ادعا می‌کنیم که دارای یک اعتقادات خاص هستیم. این اعتقادات وارد نظام فکری ما نشده است. در عرصه و چارچوبی که من انتخاب می‌کنم و تصمیم می‌گیرم وارد نشده است. چرا وارد نشده است؟ چون تعمیق نشده است. چرا وارد نشده است؟ چون در شخصیت من عمیق نشده است. یعنی روی این معنا کار جدی انجام نشده است. ببینید خدا به پیامبر در قرآن چه می‌گوید! تو فقط تذکر بده. کار تو فقط تبلیغ است، بقیه آن با خود این آدم است. تبلیغ یعنی چه؟ یعنی رساندن معنا. آیا واقعاً ما این معانی را به مفاهمه مخاطبین مان رسانده‌ایم؟ آیا این ارزش‌هایی که در دسترس کامل است از در و دیوار، منبر و رسانه ما می‌ریزد، واقعاً مخاطبین ما اینها را درست می‌فهمند یا خیر؟ آیا به فاهمه و عاقله آنها وارد شده است؟ اگر این را پذیرفتیم؛ حالا می‌توانیم بگوییم آیا این انسان می‌فهمد یا نمی‌فهمد، به عمق معنا توجه دارد، به نتایج معنا توجه دارد، در سیستم فکری او وارد شده است یا خیر؟ حال اگر عمل کرد ببینیم چرا شکاف با عمل پیدا کرده است.

دکتربوسفی:

ضمن تشکر از آقای دکتر سعیدی؛ این موضوع شما باعث شد نکات قابل توجهی مطرح شود. دو سه نکته به ذهنم می‌رسد. یکی اینکه طرح مساله آقای دکتر اورعی را اساسی می‌دانم که بین گزاره‌های

ارزش‌شناختی و هستی‌شناختی تفکیک‌قائل شویم و اینکه اینها چگونه به هم تبدیل می‌شوند و ربط پیدا می‌کنند خیلی محل تامل است.

براساس این تحقیقی که گزارش دادید، شاید بتوان فاصله بین نظر و عمل دینی را بیان کرد. عمل دینی یعنی همان اعمال جاری دینی که این می‌توانست عنوان بحث باشد که تحلیل کنیم بینیم آیا بین نظر و عمل دینی فاصله است یا خیر؟ البته بین نظرات و اعمال متناظر. مثلاً شخص گفته است من نماز را دوست دارم؛ بعد شما از او سؤال کرده باشید که شما چقدر نماز می‌خوانید و همین طور روی ارزش‌های اخلاقی دیگر مثل راستگویی؛ بگوید راستگویی خیلی چیز خوبی است یا من دوست دارم راستگو باشم و یک سؤال کرده باشید و فهمیده باشید که چقدر راستگو است. بنابراین باید این تناظر برقرار باشد. مثلاً اگر شما بین اعمال فردی و اعمال جمعی تفکیک‌قائل شوید، روی اعمال جمعی خواص جدیدی وارد می‌شود که ممکن است لزوماً این تناظر برقرار نبوده باشد؛ مثلاً بگویند نماز را دوست دارم بعد سؤال کرده باشید که چقدر نماز را دوست دارید؟ یعنی تفکیکی نکرده باشید که نماز فرادی یا نماز جماعت و این را بخواهید با نماز جماعت مقایسه کنید؛ چون در نمازهای جماعت یک معانی دیگری ورود پیدا می‌کنند؛ یعنی در واقع بین عقیده‌ها، دریافت‌های شخصی و آن اعمال شخصی افراد با این فرض که هیچ عنصر دیگری در این عمل جز آن اطاعت شخصی ورود پیدا نکرده باشد تفکیک‌قائل شوید؛ مثلاً در تحقیقی که ارائه نمودید، دیدم که فراوانی شرکت در نماز جمعه خیلی پایین بود؛ اما در نماز جماعت باز کمی بیشتر و در نماز فرادی بیشتر از همه بود. بنابراین می‌توان مقداری بین اعمال فردی و جمعی تمایز قائل شد؛ چون در اعمال جمعی یک معانی غیرشخصی دیگری وجود دارد؛ بنابراین لازمه آن این است که در صورت بندی کار خودتان این تفکیک را قائل شوید و این اصلاح صورت بگیرد.

نکته دوم، اگر اصرار دارید که ارزش با عمل چگونه پیوند پیدا می‌کند؟ بحث و تعبیری را در ادبیات جامعه‌شناسی داریم تحت عنوان سوگیری ارزش؛ یعنی به جای «value» می‌گوییم «values orientation» ممکن است یک قاعده‌ای، معیاری، استاندارد فرهنگی و یک ارزش در سطح یک نظام فرهنگی باشد که وقتی می‌خواهد در یک نظام شخصیتی وارد شود، یعنی وقتی از سطح یک نظام فرهنگی که خیلی انتزاعی است به سطح یک نظام شخصیتی که در واقع نظام تمایلات است می‌خواهد بیاید، یک مسیر طولانی را طی می‌کند و پس از طی این مسیر وقتی در این سطح می‌آید تبدیل به

عادات می‌شود؛ عادات فردی و انتخاب فردی. اینگونه نیست که ارزش مستقل از عمل من باشد، بلکه در متن عمل نهفته می‌شود؛ لذا می‌گویند سوگیری‌های ارزشی علائم راهنمای کنش هستند؛ یعنی امکان ندارد یک عمل و کنشی را در نظر بگیرید که تابلو ارزشی نداشته باشد؛ اصلاً او تعیین می‌کند که به کدام سمت بروید؛ بنابراین در متن و بطن نظام تمایلات ما کاملاً نهفته می‌شود، در این صورت دیگر این طوری نیست که من بتوانم بگویم کار او ارزشی است؛ بلکه این باید بخشی از نظام تمایلات من باشد که بگویم این گزاره مثلاً ارزش‌شناختی است یا اگر جزئی از فعل من است بگویم گزاره هستی‌شناختی است. این نکته فرمایش شما را نمی‌دانم چقدر می‌شود از آن دفاع کرد که ایشان در پنداشت خودش اینگونه است که کسی که نماز می‌خواند آدم ارزشمندی است؛ یعنی می‌تواند اینگونه فکر کند و این غیر از این است که بگویم بین نظر و عملش یا بین ارزش‌هایی که باور دارد، یعنی سوگیری‌هایش و عملش، چقدر آمیختگی وجود دارد؛ به نظر من اینها از هم جداست.

یک نکته‌ای را در ارتباط ارزش و کنش اشاره فرمودند که برای هر فعلی می‌توان ارزشی را اعتبار کرد و این نکته‌ای هم که به لحاظ عقلی سخت می‌شود تصور کرد، این است که آدم برخلاف نظام تمایلاتش عمل کند. احتمالاً به نظرم جایی اشاره شد که یک جاهایی می‌رسد که دیگر از چارچوب نظام تمایل خارج است، مثل این است که وادار به نماز خواندن یا نخواندن می‌شویم. مثل این اجبارهایی که در نماز جماعت وجود دارد، مثلاً اگر بخواهید رفتارهای آدم‌هایی که در نماز جماعت (خصوصاً نماز جمعه) شرکت می‌کنند نگاه کنید، می‌بینید که نماز خواندن معانی دیگری پیدا می‌کند که بخشی از آن اختیاری و تابع اختیار افراد است، بخش دیگری از آن تابع اجبارهایی است که از طرف محیط برای او پیش می‌آید.

اما به هر حال، به تعبیر هابرماس این اجبارها باید شناخته شوند و زدوده شوند، بعد از آنکه اجبارزدایی شد، حال ببینید آدم‌ها چقدر بر اساس تشخیص خودشان عمل می‌کنند. البته به همین ترتیبی که جاری است، نه به یک دریافت خالص فلسفی رجوع کنیم که هیچ کس اجبار و اختیار را آنگونه تعریف نمی‌کند.

(دکتر اورعی: به جای اجبار اگر بگویید اضطرار یا اکراه درست می‌شود)

به هر حال در آن جاهایی که آن اجبارها، اکراه‌ها، اضطرارها و به تعبیر جامعه‌شناسی فشارهای عدیده اجتماعی گاهی اوقات آدم‌ها را وادار به انجام یک عمل خاص می‌کنند.

از مجموع مطالبی که پیشنهاد کردید؛ اگر شما می‌خواهید بحث را به نسبت نظر و عمل محدود کنید و بگویید بین اینها فاصله است و همین را تعقیب کنید، فقط در تعداد خاصی از اینهایی که فرمودید این معنا مستتر بود؛ اگر بخواهید آمیختگی سوگیری‌های ارزشی آدم‌ها و اعمال متناظر مذهبی‌شان را بگویید، آن هم در مجموع چند مورد پیدا نمی‌شد. با این توضیحات من هم از کلیت بحث این را دریافت نمی‌کنم که براساس اینها بتوان گفت که بین ارزش و کنش شکاف وجود دارد. بلکه می‌توانیم بگوییم بین نظر و عمل مذهبی فاصله وجود دارد و چرا فاصله است؟ که بحث چرایی آن جای توجه دارد.

دکتر سعیدی رضوانی

جمع‌بندی:

باید این نکته را تأکید کنم که ما در این جلسه دنبال این بودیم که چه چیز مسأله هست. باید بگوییم که این مسأله دارای سه سطح است. سطح اول همان که عرض شد؛ این است که آیا این موضوع مسأله است یا خیر؟ ۲- عوامل این مسأله چیست؟ ۳- راه حل‌ها و راهکارهای آن چیست؟ دوستان جلسه وارد برخی راهکارها و عوامل نیز شدند در صورتیکه اصلاً چنین هدفی را تعقیب نمی‌کردیم، بلکه فقط می‌خواستیم این را بازگو کنیم که آیا از منظر تربیتی، مسأله تضاد یا تناقض بین ارزش‌ها و کنش‌ها یک مسأله هست یا نیست؟

در مورد عنوان بحث و این که آیا خدا هست یک گزاره هستی‌شناسانه است یا یک باور یا یک ارزش، باید عرض کنم نگاه تحلیلی ما در واقع نگاه مولفین کتب دینی بوده است؛ چون آنها باورها و گرایش‌ها را در یک حیطه آورده‌اند و در واقع خدا هست را یک باور و نیز یک گرایش (و شاید ارزش یا نگرش) قلمداد کرده‌اند. قبلاً می‌گفتند سه حیطه شناختی، عملی و عاطفی داریم؛ اما امروزه باورها و گرایش‌ها را در یک حیطه قرار داده‌اند و اهداف آن هم، با هم آمده است؛ اما باید گفت بحث اجتهادی سرچایش هست. این تحلیل‌ها را از راهنمای کتاب درسی گرفتیم این بحثی که آیا این‌ها گزاره هستی‌شناسی هستند یا ارزشی هستند و مباحثی که آقای دکتر اورعی و دکتر یوسفی فرمودند که به جای "ارزش و کنش"، "نظر و عمل" بگذاریم در جای خود کاملاً خوب است. اما هدف ما از ارائه نتایج تحقیق مذکور، طرح یک مسئله‌ی اساسی تحت هر عنوانی نظیر فاصله‌ی ارزش و کنش /

باور و عمل/نظر و عمل و.. بوده است. حتی اگر دوستان معتقد باشند فعلاً عنوان خوبی برای آن انتخاب نشده است، امیدوارم همین چالش‌ها نشان دهد که این موضوع، یک مسئله مهم و اساسی در جامعه ما است.

اما لازم است در مورد تفاوت دوره حاضر با دوره گذشته (نقد نظریه چرخه مذهبی) که برخی دوستان تاملاتی داشتند توضیح بیشتری - البته با استفاده از نکات اصلاحی دوستان به ویژه آقای دکتر صدیق اورعی - عرض کنم:

فرمایش آقای دکتر طالبان، برگردانی است از نظریه چرخه‌ی حیات دینی (مذهبی) است که در ایران سه تبع برخی جامعه‌شناسان غربی که نامشان را به خاطر ندارم - توسط ایشان و برخی دیگر مطرح شد و می‌شود: "جوان دیروز، بزرگسال امروز و جوان امروز، بزرگسال فردا است و این دو جوان و این دو بزرگسال چندان تفاوتی نخواهند داشت". بنابراین جای نگرانی جدی وجود نخواهد داشت. اما راجع به صِدق این نظریه در شرایط کنونی تأملات بسیار جدی وجود دارد که عرض می‌شود:

۱- اگر ارتکاب به این معاصی به حدی برسد که شامل آیه "ثم عاقبه الذین أن أساواوالسؤ... " باز هم مطلب فوق صادق است؟

۲- برخورد و مواجهه جوان دیروز، با فضای مجازی نبود و به نظر می‌رسد در پرورش تنوع طلبی فضاهای دوست پسر و دخترهای دیروز و فضای مجازی امروز بسیار متفاوت است. از یکی از روانشناسان بسیار مجرب و پر مراجعه امور خانواده مشهد، سؤال کردم که مهمترین عامل طلاق چیست؟ ایشان پاسخ داد: از عوامل بسار عمده خواسته‌های جنسی است که توسط زوجین برآورده نمی‌شود. (من و شما وارد این فضاها نشده ایم ولی یکی دیگر از دوستانم که صاحب نظر مسائل جنسی است، نقل می‌کرد که هنر پیشه‌های ژیمناست زن در این فضاها... یعنی مشکلات جنسی در شرایط حاضر با ازدواج، کمتر حل می‌شود.)

۳- مسأله بسیار قابل تأمل دیگر "هم منع بودن" یا واحد بودن منشاء "الهام و ترویج امور جنسی (اباحی گری جنسی) یا اباحی گری اعتقادی است که خوشبختانه این مسأله قبلاً برای جوان دیروزی مصداق نداشت! والأ وضع بنده بدتراز جوانی که به دنبال لذت جنسی در این فضاها پرسه می‌زند، آیا حساسیت‌های خودش را بتدریج نسبت به عظمت مقام اطهار(ع) و... از دست نمی‌دهد. بنده ۵۰

ساله در شرایط فرهنگی امروز در شبکه‌های جهانی و...، شاید بیشتر از اعتقاد می‌ترسم تا انحراف جنسی. حال جوانی که با اینترنت انس گرفته است و العیاذبالله به راحتی توهین‌های... را به شخص چهارده معصوم پاک علیم السلام ملاحظه می‌کند. فکر نمی‌کنید به دنبال اباحی‌گری جنسی، به اباحی‌گری اعتقادی و تیر خلاص بیفتند؟

۴- مسأله دیگر فضای مجازی، فضا سازی برای از بین غیرت و صمیمیت است. دوست دختر و پسرهای مشترک، داشتن یک دوست دختر یا پسر علیرغم ازدواج، تعویض موقت دوستان حتی همسران و شاید موارد متعدد ریز و درشت دیگر حاصل از تصویرسازی‌ها و... نمی‌توان مورد غفلت قرار داد و به راحتی قضاوت کرد که فکر دل‌باخته به این فضاها بعد از ازدواج و سن بزرگسالی، پشیمان می‌شود و توبه می‌کند و... .

۵- چگونه می‌توانیم از این چرخه صحبت کنیم و بالا رفتن سن ازدواج را فراموش کنیم؟ یعنی فراموش کنیم که جوان امروز با چندین سال تأخیر نسبت به جوان دیروز ازدواج می‌کند. به ویژه این که بالا رفتن سن ازدواج توأم با افزایش امکانات وی برای فراهم آوردن روابط نامشروع کامل است. بگذارید یک مثال افراطی اما واقعی را عرض کنم. تحقیقی داشتم راجع به آموخته‌های پنهان در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه فردوسی مشهد؛ این مطلب را جایی ننوشتم یعنی چاپ نشد ولی برای شما نقل می‌کنم- در یکی از خوابگاه‌های دانشجویی در خارج از دانشگاه در نزدیکی چهارراه شهدا یک دانشجوی پسر، دختری را به اتاق می‌آورد (البته نمی‌دانم عقد موقتی صورت گرفته بود یا نه) و دوستانش به اصطلاح خودشان مرام می‌گذارند و چند ماه نفَس نفَس‌های این دو را تحمل می‌کنند و کار یکی دو نفر از این دانشجویان بدبخت به افسردگی می‌رسد!

آیا واقعاً افزایش تعداد خانه‌های مجردی، افرادی که هیچ‌گاه ازدواج نمی‌کنند، افرادی حتی دختران که به صراحت از لذت این امور و قصد عدم ازدواج صحبت می‌کنند و ده‌ها مورد دیگر چگونه با این فرضیه که جوان امروز همان جوان دیروز (با فاصله زمانی) است قابل جمع است؟

۶- این تأمل، شاید تأملی عوامانه نام بگیرد ولی بر سیل سؤال و شبهه عرض می‌کنم. چه کسی تضمین می‌کند که تمام جوانان زنده می‌مانند که به چرخه مذکور برسند و تکلیف جوانی که بی

توبه می رود چیست؟ (البته می پذیرم که خدا به اندازه افراد ۴۰ و ۵۰ ساله به جوان سخت نمی گیرد). علاوه بر آن اگر جوانی در حال گناه بمیرد و ایمانش با او به برزخ نرود! بی ایمان برود، چه؟

۷- سؤال دیگر، طرح مسأله ای تلخ است. آیا بزرگسالان (چه فعلی و چه آینده) واقعاً توبه می کنند و پشیمان شده اند و می شوند؟ آیا فردی که ازدواج می کند و بچه ای دارد و... از شیطنت های جوانی - ان شاء...- دست برداشته است، به صرف ترک عمل، از سوی خداوند عفو می شود. متأسفانه شاهدیم در مورد برخی بزرگسالان فعلی، که گاهی در خلوت (منظور دور از چشم و گوش خانواده) از خاطراتش به اصطلاح با کیف و لذت و حال سخن می گویند. چه روزگاری بود و... و حتی آنها که به اصطلاح مذهبی ترند، و واقعاً قصد بازگشت ندارند و حتی اگر شرایط مثلاً دوری از خانواده و کنترل اجتماعی نصیبشان شود، به آن اعمال بر نمی گردند، واقعاً این که لذت آن موارد شهوانی را از یاد برده باشند و به مقام تائب واقعی (پشیمانی واقعی) برسند، فاصله زیادی دارند. فکر می کنم بسیاری (امثال بنده) غصه ی از دست دادن مال و امکاناتش را بیشتر از گناهان (به ویژه گناهان توأم با لذت) می خورند.

خانم دکتر جاویدی:

به هر حال من فکر می کنم از منظر تربیتی «فاصله بین ارزش ها و کنش ها» یک مسأله هست. شاید یکی از مسائل بزرگ مبتلابه جامعه ما همین است. اگر بشود تحقیقات بیشتری، هم از نظر کمی و کیفی درخصوص نشان دادن اینکه این موضوع مسأله هست و واقعاً این شکاف بین ارزش و کنش وجود دارد انجام داد خیلی می تواند مفید باشد. به هر حال از فردی که معتقد به اسلام هست هماهنگی درون و بیرون به عنوان یک ملاک و معیار مهم محسوب می شود. طبق روایات شریفه ای که از حضرات معصومین در این زمینه داریم، حتماً باید درون و بیرون با هم سنخیت داشته باشد. شاید یکی از تعاریف نفاق از همین جا نشأت می گیرد که انسان های منافق، کسانی هستند که هماهنگی درونی و بیرونی ندارند؛ یعنی آنچه که بر زبان جاری می کنند، قلبشان آن را قبول ندارد یا آنچه را که بیان می کنند، در اعمال و جوارحشان منعکس نمی شود؛ یا تعریفی که امیرالمؤمنین از ایمان مطرح می فرمایند که بخش عمده ای از آن شامل رفتار، کنش و اعضاء و جوارح ما می شود. بنابراین با یک نگاه دینی و حتی علمی و روان شناسی، انسان متعادل و انسانی که دارای وحدت شخصیت هست انسانی را

معرفی می‌کند که هماهنگی بیرونی و درونی در او وجود داشته باشد. فلاسفه نیز در این زمینه اعتقاد دارند که وحدت درونی و بیرونی در انسان می‌تواند به عنوان علامتی برای یک انسان کامل و سالم مطرح شود. بنابراین هم مبانی اعتقادی، علمی و فلسفی این مسأله را بگونه‌ای تأیید می‌کند که چنانچه بین ارزش و کنش شکافی وجود داشته باشد به عنوان یک مسأله مورد نظر هست.

دکتر قندیلی:

وقتی می‌گوییم شکاف بین ارزش‌ها و کنش‌ها، سؤال اینجا است که ارزش‌ها و کنش‌های چه کسانی؟ در حقیقت اشکالی که پیش می‌آید این است که آیا این شکاف وجود دارد؟ شاید این مسأله ناشی از این است که تصور می‌شود در یک فرد این اتفاق نمی‌افتد، بلکه ارزش‌ها مربوط به کسان دیگری است و کنش‌ها مربوط به عده‌ای دیگر. اگر بخواهم بیشتر توضیح بدهم این است که شما سؤال کردید از اعتقاد خداوند. بله در این حد به عنوان اینکه فرد فطرتاً خداپرست هست و در یک خانواده مسلمان زندگی می‌کند؛ مشکلی نیست که اعتقاد به خدا داشته باشد؛ اما در همین فرد که به تعبیر شما کنش ضد اخلاقی از خودش نشان می‌دهد، آن اعتقاد در سطح ارزش‌ها به حدی نرسیده است که به مرجحاتش تبدیل شود. یعنی ترجیح‌هایی که در زندگی می‌دهد، چیز دیگری است. مشکل اینجا است؛ یعنی فکر می‌کنم از این نکته غافل شده‌ایم که چنین مسأله‌ای به ذهن مان می‌رسد. ببینید در بحث اعتقادات در مقایسه با یک طبیعت‌گرا و مادی‌گرا در این سطح که خداوند خالق است، یک جوان و نوجوان قبول می‌کند؛ اما بعد از این سطح، این بحث وجود دارد که مبتنی بر این اعتقاد چگونه باید رفتار کرد. یعنی این حلقه‌های واسطه فوراً تبدیل به یک ترجیحاتی نشده‌اند که این جوان در لحظه عمل آن ترجیحات را بپذیرد و آن را تبدیل به عمل کند. چند مورد را اشاره کنم؛ مثلاً باور به اراده مطلق الهی در امور عالم، من اگر وجودی دارم وجود من ناشی از آن وجود مطلق است، من بنده او هستم، او ناظر بر رفتار من هست، هر نیازی که داشته باشم باید از او بخواهم و تمام آن باورهایی که بعد از آن اعتقاد کلی می‌آید. همچنین موارد دیگر اعتقادی، مثل اعتقاد به خود انسان، اساساً من چه هستم؟ اینکه در حدیث بزرگان دین گفته‌اند "من عرف نفسه فقد عرف ربه" دقیقاً این هست که اگر فرد یک شناخت درستی از خودش پیدا کند، همین شناخت راهی برای ارتباط مستقیم با خداوند می‌شود که لحظه آخر نیز همین شناخت به او کمک می‌کند. اعتقاد به پرسش و مورد سؤال

واقع شدن در قیامت، اعتقاد به وجود انسان کامل به عنوان واسطه فیض الهی، اینکه ناظر بر رفتار ما هست و اینکه او به ما کمک خواهد کرد، اعتقاد به اینکه اگر ما این رفتار شایسته را انجام دهیم در حقیقت او از ما راضی است. همه آن چیزهایی که می‌بینیم، در انسان‌هایی که به تعبیر شما فاصله‌ای بین ارزش و کنش‌شان ندارند، وجود ندارد، در حقیقت این حلقه‌ها شکل گرفته و به هم متصل شده‌اند. اگر می‌بینیم در یک جوانی این اتفاق نیفتاده باید سراغ آن بحث برویم و خیلی از چیزهای دیگری که امروزه می‌بینیم که آقای باغکلی در جلسات قبل در خصوص حاکمیت تجربه و علوم تجربی امروز و جایگزین شدن بر اعتقاد به خدا گفتند، تمام اینها ناشی از این است که این فاصله را برای خداوند ندیدیم. یعنی اینکه به قول آیه شریفه "کل یوم هو فی شأن" خداوند هر لحظه در شأن خودشان هستند. من فکر می‌کنم این اتفاق نمی‌افتد. هر جا که موفق بوده‌ایم که این فاصله را پر کنیم در همان جا هم این تضاد بین ارزش و کنش را نمی‌بینیم.

دکتر سعید سعیدی رضوانی:

یک تجربه کاری را می‌خواستم عرض کنم. من به لحاظ رشته کاری که هر روز به انحاء گوناگون با افراد مختلف ارتباط دارم، در بیمارستان و مطب که اکثراً زن و شوهرها هستند و همسران را شامل می‌شود، برخوردهای جالبی را می‌بینم. مثلاً نوزادی که پیش من می‌آوردند واقعاً من متأثر می‌شوم که چرا این مادر حرمت مادری را حفظ نکرده است و هنوز در همان دوران نوجوانی مانده است و احساس نمی‌کند مادر شده است. بعد به من می‌گویند آقای دکتر نوزاد دو سه روزه را آوردیم ببینیم سالم است یا خیر؟ من هم معاینه می‌کنم و می‌بینم سالم است. می‌گویم خدا را شکر بچه شما سالم است. بعد می‌بینم همین مادری که از لحاظ ظاهری ناهنجار است، اکثر اوقات می‌گویند صدها هزار بار خدا را شکر می‌کنم. بعد گاهی اوقات که من این کلام را می‌شنوم که اظهار شکر الهی می‌کنند، می‌گویم دختر خوب! شما ماشاا... دیگر مادر شده‌اید و به تعبیری که در مطب می‌گویم و برای مادرها جالب هست، می‌گویم شما توجه داشته باشید که الان که مادر شدید، مقام خیلی خاصی پیدا کردید. می‌دانید برای چه؟ می‌گویند نمی‌دانیم. می‌گویم الان شیری که شما دارید، اگر پالایشگاه‌های بزرگ دنیا جمع شوند و بخواهند با این همه ایمنی برای بچه، شیر مادر را بسازند قادر نیستند و نخواهند بود. بعد به او می‌گویم که این چه مقامی است؟ باز مجدد می‌گوید نمی‌دانم. بعد من می‌گویم ببینید من

فکر می‌کنم با یک شباهتی شما مادرها یک شباهت مریم گونه‌ای پیدا می‌کنید. ببینید برای حضرت مریم (س) غذا از آسمان نازل شد، حال که شما مادر شدید و یک باره به اذن الهی این شیر در سینه شما جمع می‌شود و به بچه می‌دهید، این هم شبیه همان اتفاق است. این بحث‌ها برایشان جالب است. گاهی جلوی پدرها هم می‌گوییم این مادر الان در مقام مریم هست و می‌تواند باشد. باید خیلی احترام او را نگهدارید. بعد از این مطالب گاهی می‌بینم این مادرها متأثر می‌شوند و اشک در چشمانشان حلقه می‌زند. بعد به مادرها می‌گوییم که حال که شما این مقام را داری، حرمتش را حفظ کن. بعد می‌گویند که شوهرم نمی‌خواهد و دوست ندارد من حجاب داشته باشم. متأسفانه اکثر این زن‌ها تحت تأثیر شوهرانشان این مشکل را دارند. حتی افراد دیگری هم هستند که بعد از شنیدن این حرف‌ها بد برخورد می‌کنند. بعد وقتی برای اینکه داروها را نشان بدهند، شوهر این خانم‌هایی که زننده برخورد می‌کنند می‌آیند، به آنها می‌گوییم جوان! شما باید مراقب همسرت باشی. بعد به من می‌گوید از دست من خارج است.

یک نکته دیگر اینکه آقای رحیم پور ازغدی در همین بحث ارزش‌ها و کنش‌ها اخیراً در رادیو معارف گفتمانی را داشتند، این بود که الان اگر ارزش‌ها در نسل جوان دارد پایمال می‌شود، بخاطر کنش‌ها و رفتارهای نسل قبلی است. بعد می‌گفتند نمونه آن را من در دانشگاه تهران که سخنرانی که داشتم و اقبال هم شده بود، دیدم. یکی از دانشجویان پیش من آمد و با من صحبت کرد و خیلی تشکر کرد و گفت صحبت‌های شما خیلی عالی است؛ اما من از خود تو بیزارم. یعنی از ماهیت نسل شما بیزارم. از حرف‌هایتان خوشم می‌آید ولی از خودتان بیزارم.

حجت‌الاسلام شکری:

جمعی از دانشجویان، دوستان دبیرستانی سابق، من را دعوت کرده بودند که برای‌شان یک بحث اخلاقی بگویم. از آنها پرسیدم که دوست دارید چه بحثی مطرح شود؟ تقریباً ۹۰٪ اولین بحثی که مطرح کردند همین سؤال این جلسه بود. می‌گفتند چرا آن چیزهایی که می‌دانیم، نمی‌توانیم عمل کنیم. پس واقعاً این شکاف وجود دارد و برای افراد این مسأله وجود دارد.

نسبت به آن پاسخ‌هایی که به این سؤال داده شده است که در دو دسته مطرح فرمودید باید بگویم پاسخ‌های دسته اول به نظرم پاسخ‌های صحیحی نیست و اکتفا به آن پاسخ‌ها، ما را از رشد خود و

جامعه‌مان محروم خواهد کرد. اینکه بگوییم این مسأله طبیعی است و هر کسی بین عقیده و رفتارش شکاف وجود دارد، این مشکلی را حل نمی‌کند. این شکاف هم کم و زیاد دارد که باید به سمت کم کردن این شکاف پیش برویم. لذا آن دو پاسخی را که درخصوص دیدگاه مثبت و چرخه زندگی دادید رهن حل مشکل است و باید از این پاسخ‌ها عبور کرد و پاسخ واقعی را در جستجویش بود.

دکتر سعیدی رضوانی:

خانم دکتر جاویدی می‌فرمایند که این موضوعی که بعضی‌ها این حلقه‌های واسط را نمی‌پیمایند (به زبان بنده درجات ایمانشان درجات پایینی است) خود این، باعث شکاف است. این یک تعبیر است. تعبیر دیگر این است که اصلاً عنوان این را به جای شکاف ایمان و عمل، عنوان دیگری بگذاریم؛ بگوییم عوامل نقص در ایمان که خود آن باعث نقص در عمل می‌شود؛ اما در عین حال من فکر می‌کنم بهتر است از این بحث نظری بگذریم و به عوامل این شکاف بپردازیم. بگوییم به‌طور کلی در جامعه ما آیا این نگرانی هست یا خیر؟ نگوییم شکاف، بلکه بگوییم نگرانی. یعنی اینکه ما کمتر مرد میدان عمل هستیم و بیشتر حرف می‌زنیم. همین را ریشه یابی کنیم.

نکته دیگر این که اگر معتقدیم اشکال در باورهای ضعیف است و باور یعنی یقین، به نظر می‌رسد یقین برای عمل کافی نیست! اولاً اگر باور کامل (یقین) برای عمل کافی است، من یک سؤال را دارم و آن این که، آیا در روز قیامت افرادی را نداریم که به خداوند می‌گویند "رب ارجعونی لعلی اعمل صالحاً" خداوند می‌فرماید که "کلاً" بعد می‌فرمایند که اگر آنها را زنده کنیم، برمی‌گردند به آن چیزی که از آن نهی شدند "لعادوا لما نهوا"؛ یعنی ممکن است آدم‌هایی قیامت را ببینند، به علم کامل برسند؛ اما اگر اینها را خدا برگرداند "لعادوا لما نهوا". حال این یعنی چه؟ من مفسر نیستم. فقط سؤال کننده هستم. یعنی این آدم، شب اول قبر، برزخ و قیامت را دیده است و الان دارد به جهنم می‌رود ولی این‌ها برای عمل در آینده فرضی، کافی نیست! اگر برداشت من از این آیه درست باشد، این است که گاهی حتی اگر پرده‌ها از جلوی چشم افراد کنار برود برای عمل صالح کافی نیست. الله اعلم.

(دکتر قندیلی: هر اسمی می‌خواهید اسمش را بگذارید که این ارزش را تبدیل به عمل کند، اما آن تبدیل وجود ندارد).

یک سؤال دیگر هم من دارم. آیا افرادی که درجه ایمان‌شان یکسان است، حتماً عمل‌شان نیز یکسان است؟ یعنی ما چیزی به نام *محتوای ایمان* داریم یا نداریم، یا فقط درجه ایمان است. منظور من از درجه ایمان، استحکام ایمان است. مثلاً دو نفر در استحکام ایمان که در روایات ده درجه گفته‌اند، در درجه ی هفت هستند. آیا حتماً اعمال‌شان نیز یکی است یا یک شناخت‌ها، نگرش‌ها و موارد دیگری از جمله خود نوع یا محتوای آن (استدلالی بودن یا نبودن و...) نیز در این عمل تأثیر دارد؟

ضمناً اگر مساله ی مذکور را این گونه ساده کنیم که افراد واقعاً خدا را باور دارند اما آن باور، عمق کافی را ندارد. اگر این را قبول کنیم من یک سؤال دارم و اینکه چه کسانی جز حضرات معصومین صد درصد به آن عمق کافی رسیده‌اند؟ دقت بفرمایید آیه قرآن می‌گوید: "یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تعملون". به چه کسانی می‌گوید به مومنان، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» نه کسانی که منافق هستند، نه کسانی که تظاهر می‌کنند. پس این روشن است که مخاطب بحث ما آنها یی هستند که ایمان دارند نمی‌گوییم آن‌هایی که درجه ۱۰ ایمان را دارند اما نمی‌توانیم بگوییم ایمان ندارند و متظاهرند. خیر، واقعاً ایمان دارند. ارادت قلبی دارند؛ اما به عمل نمی‌رسند.

اما بحث عوامل:

نهایتاً این عامل را به عنوان اولین عامل از عوامل شکاف بین نظر و عمل در برخی افراد می‌پذیریم که "ایمان این افراد در درجات پایین است." که آقای دکتر قنذیلی و هم خانم دکتر جاویدی فرمودند.

عامل دیگر این که همین آدمی که نگرش مذهبی یا باور یا هر چیز دیگر اسمش را بگذاریم، دارد، یک نگرش‌های دیگر هم دارد. یکی از این نگرش‌ها، شخصیت و ژست اجتماعی است؛ مثلاً بنده وقتی می‌بینم نماز دارد قضا می‌شود خجالت می‌کشم از اینکه با کت و شلوار کنار خیابان نماز بخوانم. آقای قرائتی، زمان مرحوم شهید بهشتی و بنی صدر می‌گفتند که من نمی‌دانم حق کیست و باطل کیست؟ فقط این را می‌دانم که آقای بهشتی اگر ببیند نمازش در حال قضا شدن است، سریعاً کنار خیابان می‌ایستد و نمازش را می‌خواند، اما بنی صدر این کار را نمی‌کند. یک ارزش‌های دیگری در کنار ارزش‌های مذهبی قرار می‌گیرد که اینها با هم تناقض دارند. پس یک عامل دیگر تناقض بین ارزش‌ها است.

عامل دیگر الگوها است. همان که برادر بزرگتر و بزرگوارم دکتر سعید سعیدی از قول آقای رحیم پور ازغدی گفتند یعنی الگوها اثر دارند. یک ایمانکی، باوری دارم اما آن الگو را چون من به عنوان ایمان کامل پذیرفتم، خودم را دارم با آن تطبیق می‌دهم. بعد می‌بینم در این جامعه اسلامی این قدر تخلف از سوی افراد مطرح وجود دارد.

ببینید خلاصه مطلب این شد که ما می‌پذیریم که اگر ایمان بیاید و ارزش بشود، ارزش با ارزش‌های دیگر در تناقض نباشد، مقتضی موجود باشد، مانع مفقود باشد و محیط هم آماده باشد، همه این واسطه‌ها را حل کرده باشیم، بله هیچ شکافی وجود ندارد. به این مفهوم اصل مسأله پاک می‌شود. ببینید من ایمان دارم و درجه ایمانی من هم بالاست، این باورهای ایمانی من هم با آن باورهای ملی و اجتماعی و شأن استادی با آنها هیچ تناقضی ندارد، بعد مانعی هم نیست؛ مثلاً در حوزه جنسی، ازدواج کردم و نیاز جنسی من هم تأمین است و سنی هم از من گذشته است خجالت هم می‌کشم. بعد آخرش به اینجا می‌رسد که در خصوص موارد جنسی در بنده شکافی بین ارزش‌ها و کنش‌های من وجود ندارد. اما بر عکس ما در این مسأله می‌خواهیم همین‌ها را بحث و حل کنیم، چه کار کنیم یک آدمی که بخشی از ایمان را دارد، قلباً از گناه بری است ولی مانع ازدواج دارد... بتواند عمل صحیح انجام دهد و از گناه پرهیز نماید.

بنابراین سوال مهمی وجود دارد و آن این که آیا همه کاری که ما به عنوان صاحب نظران و مربیان تعلیم و تربیت باید انجام دهیم این است که ایمان افراد را تقویت کنیم یا کاری کنیم که ایمان افراد علاوه بر تقویت، موانع تبدیل به عملش برداشته شود؟ به نظرم این سؤال خیلی مهمی است.